



اثر تربیت طبیعی



تأثیر تربیت انسانی

دکتر غلامحسین شکوهی

اقدامات تربیتی ظهور و تحقق آن باشد، منطقی به نظر می‌رسد. در چنین صورتی، تربیت سعی خواهد کرد خود را بر قوانین طبیعت منطبق سازد و از مخالفت با این قوانین بپرهیزد.

در جریان تاریخ تعلیم و تربیت، فکر «تربیت منطبق با طبیعت بشر» به صورت مخالفت با تربیت اجتماعی محض یا به صورت واکنشی علیه تربیت فوق طبیعی ظاهر شده است. در عصر ما هم پیچیدگی ساختگی زندگی اجتماعی، به خصوص در مراکز بزرگ صنعتی، زیاده‌روی در تفکرگرایی علمی و فلسفی، و نیز مبالغه در ماشینی کردن کسب و کار، قالبی شدن شیوه‌های مختلف زندگی، فشار فوق‌العاده‌ی تشکیلات اداری و سازمان‌های سیاسی، احساس خفقانی چندان شدید ایجاد

۱. تربیت طبیعی

زیست‌شناسی نخستین دانشی است که آموزش و پرورش با آن پیوند آشکار دارد. تربیت آدمی بدون در نظر گرفتن ساختمان و شکل خاص جسم وی، خصوصیات و ظایف اعضایی، رشد تکوینی و تنوع شخصیت وی امکان‌پذیر نیست؛ زیرا قوانین زیست‌شناسی عمومی و خصوصی درباره‌ی انسان، مانند هر موجود زنده‌ی دیگری صادق است.

اگر تربیت را مجموعه‌ی اعمالی بدانیم که روی موجود زنده اعمال می‌شود تا او را در رسیدن به غایتی که در سرنوشتش مقدر است یاری کند، فرض این‌که این غایت به‌نجوی در طبیعت مورد تربیت مضبوط باشد و تصور این‌که هدف

تربیت طبیعی
به قبول این
اصل می‌رسد
که شکوفایی
استعدادهای
آدمی با توسل به
یافته‌های علمی
نظیر زیست‌شناسی،
جامعه‌شناسی
و روان‌شناسی،
هدایت و تسهیل
می‌شود. در چنین
حالتی، تربیت
طبیعی عبارت است
از تمایل به بدل
ساختن طبیعت
غریزی و بی‌شعور،
به طبیعتی آگاه‌تر و
هشیارتر

تربیت هر گاه
به صورت کاملاً
طبیعی باقی
بماند، به دشواری
می‌تواند اجتماعی
باشد

کرده است که فرد جز با پناه بردن به دامن‌پذیرا و مهربان و بی‌تکلف طبیعت، از جنگ آن خلاص نتواند شد.

تربیت طبیعی، معانی متعدد دارد و نظریه‌های مربوط بدان، با اشکال‌های متفاوت روبه‌روست.

الف) تربیت طبیعی می‌تواند مطلقاً منفی - و در واقع سلبی نه ایجابی - باشد و نسبت به نیکی طبیعت، اعتماد کامل نشان دهد؛ درصدد شکوفایی همه‌ی تمایلات اعم از فکری، اجتماعی و هنری باشد و دانسته از هر گونه اجبار و حتی تلقین روی وجدان کودک بپرهیزد؛ و در این راه، به جلوگیری از هر نفوذی که برای جریان خودبه‌خودی نشو و نمای طبیعی کودک مزاحمت ایجاد نماید، اکتفا کند. تصور ژان ژاک روسو از تربیت چنین بود. لذا می‌نویسد: «اگر آدمی طبیعتاً خوب است، مادام که چیزی از خارج وی را به فساد نکشاند است، هم چنان خوب باقی می‌ماند... پس راه ورود را بر معایب ببندید، در نتیجه‌ی کلی، انسان برای همیشه پاک و صاف خواهد ماند. تعلیم و تربیت منفی به کسی فضایل اخلاقی نمی‌دهد، ولی از معایب و مفاسد جلوگیری می‌کند. حقیقت نمی‌آموزد، اما از اشتباه حفظ می‌کند...»

سؤالی که در این جا مطرح می‌شود این است که آیا اصولاً می‌توان «تربیت طبیعی» را «تربیت» نامید؟

ب) در معنایی محدودتر، تربیت طبیعی تربیتی است که فقط آن هدف‌های تربیتی را که در طبیعت موجود ثبت و مقدر است، می‌پذیرد و همه‌ی غوامض زندگی اجتماعی و جوه ساختگی و جنبه‌های دورغین آنرا مردود می‌شمارد. روی اهمیت تربیت بدنی و تفریحات سالم مربوط بدان تأکید می‌ورزد و کسب آمادگی برای کار و حرفه را - که در عین حال احتیاج به فعالیت دارد و سائقه‌ی صیانت ذات را ارضا می‌کند - با تربیت بدنی پیوند می‌دهد.

ج) تربیت طبیعی وقتی پیروی گام‌به‌گام از رشد موجود زنده را چون قانون اساسی وجود وی لازم‌الاتباع بداند و از هر گونه پرورش کورکورانه و تحمیلی بپرهیزد، در معنای وسیع خود به‌کار رفته است. در این صورت، تربیت نه تنها طبیعت را به خودش واگذار نمی‌کند، بلکه به‌عکس، سعی دارد موجود زنده را در محدوده‌ی قوانین حاکم بر تحولات طبیعتش نگه دارد. بنابراین، تربیت طبیعی به قبول این اصل می‌رسد که شکوفایی استعدادهای آدمی با توسل به یافته‌های علمی نظیر زیست‌شناسی، جامعه‌شناسی و روان‌شناسی، هدایت و تسهیل می‌شود. در چنین حالتی، تربیت طبیعی عبارت است از تمایل به بدل ساختن طبیعت غریزی و بی‌شعور به طبیعتی آگاه‌تر و هشیارتر؛ و بدین طریق، تربیت طبیعی به اصلی که می‌گوید «تنها با پیروی از قوانین طبیعت می‌توان بر طبیعت فرمان‌روایی کرد»، معتقد و وفادار می‌ماند.

نقد مبنای تربیت طبیعی

دو اندیشه‌ی پربر را مدیون نظریه‌پردازان طرفدار تربیت طبیعی هستیم: یکی «فکر مطابقت دادن تربیت با پیشرفت رشد جسمی و مغزی موجود» و دیگری «فکر استفاده از همه‌ی یافته‌های علوم مثبت برای دست یافتن بر انطباق مذکور». ولی از جهات دیگر، در مفهوم تربیت طبیعی نقاط مهمی وجود دارد که داوری درباره‌ی آنرا دشوار می‌سازد. مثلاً آدمی دارای

طبیعتی مادی و زیستی، طبیعتی اجتماعی و طبیعتی روانی است. سؤال این است که ضرورت‌های مربوط به کدام‌یک از این طبایع باید مبنای تربیت طبیعی قرار گیرد؟ آیا قرار است که به همه‌ی غرایز و همه‌ی کشش‌های ذاتی اجازه دهیم آزادانه جریان یابند، و یا این که شناخت علمی قوانین مربوط به تحول طبیعی آدمی را وسیله‌ی تسهیل تحول او با حفظ آن از انحرافات قرار خواهیم داد؟ از طرف دیگر، تربیت طبیعی نمی‌تواند این نکته را از نظر دور بدارد که سازگاری با اجتماع مستلزم پس زدن یا لااقل به نظم درآوردن قدرتمندترین تمایلات طبیعی است. بنابراین، لااقل باید چنین نتیجه گرفت که رشد طبیعی سطوح و درجاتی دارد و اگر «طبیعت» همه‌ی آن‌ها را شامل است، موجود زنده نمی‌تواند به مدارج عالی آن نایل آید، مگر بدین شرط که مدارج پایین را پشت سر بگذارد یا به‌گونه‌ای آن‌ها را فدا کند. مثلاً چنان که می‌دانیم، غرض اصلی از سازمان یافتن مردم در گروه‌های اجتماعی، رها شدن انسان از جنگ ضرورت‌های طبیعی و کاستن از میزان فشار این ضرورت‌هاست تا با خلاص شدن از قیدوبند زندگی طبیعی به‌خود آید و به تحقق سرنوشت خاص اجتماعی خویش بپردازد. به همین دلیل، تربیت هر گاه به صورت کاملاً



طبیعی باقی بماند، به دشواری می‌تواند اجتماعی باشد.

علاوه بر تناقض فوق، بین طبیعت و انسانیت نیز تناقض وجود دارد. زیرا تعالی به‌سوی صفات انسانی، مستلزم ورود به حالات وجدانی یا به‌قول فلاسفه مستلزم شرکت در عالم ارزش‌های روحانی است. بدین ترتیب، تربیت اگر کاملاً طبیعی باشد، تربیت نیست و اگر تربیت واقعی است، نمی‌تواند کاملاً طبیعی باشد. با این‌همه، آنچه باقی می‌ماند این است که تربیت نمی‌تواند منظم و به کلی ضد طبیعت باشد. ممکن است در هر نوع تربیتی، زهد و ریاضت و ترک دنیا مقامی داشته باشد؛ ولی تربیت نمی‌تواند به تمامی مبارزه علیه طبیعت باشد. درست برعکس، تربیت باید موجود را چنان‌که هست در اختیار بگیرد و او را به مقصدی که در طبیعتش پیش‌بینی و مقدر شده است، برساند. بدین منظور، تربیت باید از طبیعت و قوانین آن پیروی کند، آن را به‌صورت وسیله‌ای که به یاری آن به هدف‌های تربیتی انسان توان رسید درآورد و هم‌زمان با این، از آن ببرد، آن را اصلاح نماید، آن را بارور سازد، آن را پیوسته رام کند و به‌طور خلاصه با آن معارضه نماید.

به‌علاوه، این طبیعت هر چه باشد چه بخواهیم از آن تبعیت کنیم و چه نخواهیم بر آن غلبه نمایم در هر صورت، باید

آن را بشناسیم. بدین معنی که زیست‌شناسی، جامعه‌شناسی و روان‌شناسی، یعنی همه‌ی علوم تخصصی که علم تربیت ناگزیر از آن‌ها استمداد می‌کند، جزو مبانی لازم عمل تربیتی محسوب می‌شوند.

۲. تربیت اجتماعی

علم الاجتماع هم از مبانی اصلی علم تربیت است. زیرا یکی از هدف‌های تعلیم و تربیت تهیه‌ی مقدمات سازگاری مورد تربیت با شرایط محیط اجتماعی است. بنابراین، شناخت محیط اجتماعی و مقتضیات آن، شرط لازم هر اقدام تربیتی است. **امیل دورکیم** (۱۸۵۸-۱۹۱۷) جامعه‌شناس معروف فرانسوی، می‌نویسد: «انسانی که تربیت در صدد است درما تحقق بخشد، آدمی بدان صورت که طبیعت پرداخته نیست، بلکه انسان به صورتی است که جامعه می‌پسندد.»

صفت اجتماعی تربیت زائیده‌ی شرایط زندگی گروهی آدمی است و به نیازی که خردسالان به دلیل کندی رشد خود و تأخیر در رسیدن به مرحله‌ی کمال به بزرگسالان دارند، و همچنین به احتیاجی که بزرگسالان به طبقه‌ی جوان دارند تا از آنان در کارهای مختلف به عنوان دستیار و شریک استفاده کنند و از این راه معلومات و مهارت‌ها و به‌طور کلی آفریده‌های خود را جاویدان سازند، مربوط است. تربیت وسیله‌ی استمرار اجتماع است.

در مورد حیوانات هم می‌توان از تربیت صحبت کرد، اما تربیت متوجه هدایت غرایز به سوی توسعه‌ی کامل است. این تربیت، از راه پند و اندرز و دستورالعمل چنان‌که در مورد آدمی معمول است، صورت نمی‌گیرد، بلکه از طریق «تقلید غیر عمدی از سرمشق تحقق می‌یابد و از سطوح فعالیت‌های زیستی دیگر فراتر نمی‌رود. تربیت حیوان، چیزی جز انتقال تجربه‌ی مکتسب انباشته شده در ارگانیزم نیست. در آدمی به‌عکس، تجربه‌ی مکتسب تا حد زیادی ویژگی‌های زیستی خود را از دست داده و به صورت سنت‌ها، آداب و رسوم، مراسم مذهبی و معتقدات مردم درآمده است. نتایج حاصله از تجربیات آدمیان، با ابزاری قابل ملاحظه و بسیار پیچیده همراه است و به همین جهت، تربیت نه به‌صورت انتقال مجموعه‌ای از حرکات، بلکه به‌صورت مبادله‌ی نظام اندیشه‌ها و تسری احساسات و به عبارت کوتاه‌تر به صورت اجتماعی شدن فنی و روانی طبقه‌ی جوان درآمده است. تعلیم و تربیت در حقیقت مجموعه‌ی اعمالی است که از طریق آن محیط اجتماعی عمداً روی افراد تأثیر می‌گذارد تا سازگاری آنان را با وضع موجود تسهیل و تسریع کند و بهتر و کامل‌تر سازد. تعلیم و تربیت به یک اعتبار تدابیری است که برای اجتماعی بارآوردن نسل جوان اتخاذ می‌شود. تعلیم و تربیت در واقع کوششی برای آشنا ساختن فرد با اصولی است که بهره‌مندی از آن و رعایت یا کاربرد آن، وی را به بخش مکمل گروه تبدیل می‌کند. به راستی، مطالعه‌ی ساخت و کنش اجتماعی و تاریخچه‌ی مؤسسات تعلیماتی نشان می‌دهد که:

۱. اجتماعی انسانی که نظام تعلیماتی نداشته باشد، وجود ندارد. در واقع هر اجتماعی، با ورود بی‌وفقه‌ی افراد جوانش بدان، استمرار می‌یابد. هیچ‌گونه آمادگی قبلی مادرزادی، نوعی یا قبیله‌ای برای پیوستن به فلان یا بهمان اجتماع خاص در

یکی از هدف‌های
تعلیم و تربیت
تهیه‌ی مقدمات
سازگاری مورد
تربیت با شرایط
محیط اجتماعی
است. بنابراین،
شناخت محیط
اجتماعی و
مقتضیات آن، شرط
لازم هر اقدام
تربیتی است



جوانان وجود ندارد. اجتماع با اتخاذ تدابیر مقتضی، این آمادگی را در طبقه‌ی جوان به وجود می‌آورد و قبل از آن که فردی را به عضویت بپذیرد، آمادگی‌اش را به کمک امتحانات و مسابقات می‌سنجد.

۲. تعلیم و تربیت نیز جز در اجتماعات وجود ندارد. فردی وجود ندارد که وقف حیات بیولوژیک محض شده باشد و در انزوای کامل به سر برد. هیچ‌کس نیز نمی‌تواند به‌زور خود و تنها با تکیه بر نیروهای خویش، به درجات عالی حیات معنوی نایل شود. حیات اجتماعی در حد فاصل این دو قرار گرفته است و رهایی از یکی و دست‌یابی به دیگری را ممکن می‌سازد. برای تحقق چنین نجاتی، فرد نه به نیروهای خویش، که بیشتر مصروف حفظ حیات بیولوژیک می‌شود، بلکه به وسایل خارجی که نسل‌های پیش در دست‌رس او قرار داده‌اند، مستظهر است. هر تعلیم و تربیتی با وساطت نسل بزرگسال که خود از نتایج تجربیات مترکّم شده‌ی نسل‌های قبل برخوردار است، تحقق می‌یابد.

بدین ترتیب، اجتماع، افراد جوانی را که برای ادامه‌ی حیات فرهنگی خود به آنان محتاج است، جذب می‌کند و متقابلاً نسل جوان، اجتماع را که بقا و رشدش را تضمین تواند کرد، درک می‌نماید. نظام آموزش و پرورش هر اجتماعی پاسخگوی این ضرورت دو جانبه است.

۳. تعلیم و تربیت مناسب‌ترین وسیله برای فراهم کردن موجبات سازگار شدن جوان با گروه است. و موجبات واردشدن فرد را به عنوان اندامی در پیکر جامعه و به عنوان بازیگری در این نمایش گروهی، فراهم می‌سازد. فرد به عنوان عضوی در ارگانیزم جامعه هم به عنوان همکاری در نظام ارتباطات اجتماعی وارد می‌شود، پستی خالی را با حضور خود پر می‌کند و ارتباطات لازمی را با همکاری خود برقرار می‌سازد.

جوان در پرتو تعلیم و تربیت به جایی می‌رسد که می‌تواند بی‌آن‌که زیاد به زحمت بیفتد، در زندگی، در عادات گروه، در سازمان قانونی و حقوقی‌اش، در احساسات و اعتقاداتش سهیم و شریک شود. پیوستن به جمع مستلزم پیوستن به جهان‌بینی گروه، به نگرشی که افراد آن نسبت به خود دارند، پذیرش نظر افراد گروه نسبت به انسان و نظر افراد گروه نسبت به روابط اجتماعی است. تعلیم و تربیت اجتماعی، اولین مرتبه‌ی معنویت و روحانیت است.

۴. تعلیم و تربیت اجتماعی اساساً محافظه‌کار است و حفظ الگوهای مورد قبول جامعه در زمینه‌های مادی (ساخت و نوع زندگی)، حقوقی و قضایی (تشکیلات) و ذهنی (معارف نظری و اعتقادات عملی) را به عهده دارد. جامعه پیش از آن‌که درصدد تغییر شکل خود برآید، سعی می‌کند عناصر اساسی و ثابت طبیعتش را به جوانان منتقل کند. حرمتی که جامعه معمولاً برای نسل نارسیده قائل می‌شود، از دو جهت است: یکی این‌که افراد کم‌تجربه را از نوسان حیات اجتماعی دور نگه دارد؛ دیگر این‌که از خطراتی که بر وجود افراد بی‌تجربه در نظام اجتماعی مترتب است جلوگیری کند. جوامع تنها در دوره‌های انقلاب به بازسازی مؤسسات تربیتی خود می‌پردازند. ولی در چنین ادواری، در واقع ساخت گروه در اذهان تغییر کرده است و جامعه سعی دارد اعضای آینده‌ی خود را با توجه به ساخت

جدید گروه تربیت کند و از این طریق مداومت انقلاب را تضمین نماید.

۵. از آن‌چه گفته شد چنین برمی‌آید که تربیت اجتماعی، به موجود شکل جدیدی می‌دهد، و او را به رفتارهایی جسمی و مغزی مجهز می‌کند که شرایط لازم آن در طبیعت زیستی وی مندرج نیست. با تربیت اجتماعی، از فرد موجود تازه‌ای می‌زاید که با وجود مادی‌اش به معارضه برمی‌خیزد و سعی دارد خود را از سلطه‌ی جنبه‌ی مادی برهاند.

۶. در تعلیم و تربیت اجتماعی، جامعه همه‌ی عناصر ساختی و کنشی خود را عیناً به فرد منتقل نمی‌کند. در ساخت جوامع و هم‌چنین در طرز عمل آن‌ها معایب و نقایصی وجود دارد. جامعه سعی می‌کند نسل جوان را نه طبق نمونه‌های موجود، بلکه طبق تصویری که از اجتماع کمال مطلوب دارد، تربیت کند. تفاوت تعلیم و تربیت رسمی و غیررسمی از همین نظر است. افرادی که در اجتماع به‌طور تصادفی تربیت می‌شوند، با زندگی چنان‌که هست و با همه‌ی نقاط ضعف و قوتی که دارد، آشنا می‌شوند. و حال آن‌که تعلیم و تربیت رسمی طبقه‌ی جوان را تنها با جنبه‌های مثبت زندگی اجتماعی آشنا می‌کند. مؤسسات تربیتی حتی الامکان نقاط ضعف زندگی اجتماعی را می‌پوشانند و جامعه را چنان‌که باید باشد، برای نسل جدید توصیف می‌کنند. ضمناً در این گیرودار، جامعه به نقاط ضعف خود پی می‌برد و با شناخت بهتر جنبه‌های معنوی زندگی، باطناً تجدید حیات می‌یابد.

۷. بدین طریق، تعلیم و تربیت نقش آزادی‌بخش خود را در سطح اجتماعی ایفا می‌کند و از محافظه‌کاری‌اش کاسته می‌شود. و از آن‌جا که تعلیم و تربیت تصویر جامعه‌ی کمال مطلوب را به نسل جوان ارائه می‌دهد، در واقع پشتیبانی جوانان را که تازه‌نفس و نیرومندترند، نسبت به تحقق جامعه‌ی مطلوب و رها شدن از وضع موجود جلب می‌نماید. همه‌ی جوانان به تلاش‌های مربوط به ایجاد جامعه‌ی کمال مطلوب ملحق می‌شوند و به نیروهای انقلابی می‌پیوندند. در واقع تصویر جامعه‌ی کمال مطلوب که نسل جوان آن را جدی گرفته است، وی را به ترک وضع موجود دعوت می‌کند.

۸. بدین ترتیب، تعلیم و تربیت خودبه‌خود سعی می‌کند در عین حال که اجتماعی است، فرهنگی هم شود. آشنایی با گذشته به وسیله‌ی تاریخ، آشنایی با ارزش‌های فرهنگی و هنری از طریق علوم، ادبیات و هنرها و بالاخره آگاهی از تمدن‌های مختلفی که از لحاظ زمان و مکان با ما فاصله دارند، ذهن را از دلبستگی بی‌قید و شرط به جامعه و فرهنگی خاص رها می‌سازد. از این پس، فرد طرف‌دار ارزش‌هایی است که مورد توافق همه‌ی جوامع است و به جامعه‌ی معینی تعلق ندارد.

نقد تعلیم و تربیت اجتماعی

در این‌که تربیت وسیله‌ی تکامل اجتماعی است و پیوستن فرد به گروه را ممکن می‌سازد چنان‌که وسیله‌ی سازگاری با محیط مادی نیز می‌باشد جای تردید نیست و نیازی به استدلال و اثبات ندارد. اما آیا می‌توان ادعا کرد که تربیت همین است و بس؟ و آیا جامعه که متولی تربیت افراد است، نباید جز به خود به چیز دیگری بیندیشد؟

قبل از هر چیز این سؤال پیش می‌آید که مشخصه‌ی چنین

تعلیم و تربیتی تفاوت چندانی با پرورش حیوانات ندارد. به راستی، تربیت اگر تنها با توجه به مقتضیات زندگی گروهی تعریف شود، به پرورش حیوان شباهت پیدا می‌کند. در این صورت، تربیت ایجاد حالت انطباقی است که لازمه‌ی حفظ و بقای گروه می‌باشد.

برای تحقق تربیت واقعی «تربیت شبه حیوانی خام جامعه» باید تدریجاً به «تربیت شخصیت اخلاقی» تغییر یابد. حرمت شخصیت‌ها تنها در صورتی که تربیت اجتماعی تغییر طبیعت دهد و به صورت تربیت فرد برای خودش درآید تحقق تواند یافت.

بدین ترتیب در این جا خود را در مقابل تناقض اساسی، نظیر آنچه در تربیت طبیعت گرا با آن مواجه شدیم، می‌یابیم. یا تربیت کاملاً و منحصر اجتماعی است و تربیت واقعی نیست، یا تربیت کامل است و در این صورت نمی‌تواند منحصر اجتماعی باشد. حتی اگر آرزوها و توقعات بسیار عالی موجود، جز در ارتباط و از طریق زندگی اجتماعی رشد نتواند کند، آدمی در آنچه از راه ملحق شدن به جامعه در او تحقق می‌یابد، خلاصه نمی‌شود. در هر فردی، واقعیت ذهنی، زمینه و سرمایه‌ی مرموز و بی‌همتایی وجود دارد که از او یک فرد می‌سازد. دلیلی وجود ندارد که تربیت، این جنبه از هستی آدمی را مورد غفلت قرار دهد. درست به عکس، تربیت برای نیل به کمال خود، باید در اعماق وجود آدمی تا وصول بدین واقعیت فرو رود.

این نیز یک واقعیت است که تربیت وقتی در خدمت جامعه باشد، خیلی بیشتر به پرورش هوش یا به ماشینی کردن حرکات که حواشی خارجی شخصیت هستند، می‌پردازد تا به حساسیت درونی و عمیق موجود. تربیت خام اجتماع در بند سعادت فرد نیست و به روش خاصی که ارزش‌های معنوی را ادراک نموده و از آن‌ها متمتع می‌شود، وقتی نمی‌گذارد.

بنابراین، مسئله‌ی تناقض اجتماعی صراحتاً مطرح است: تربیت برای دست یافتن بر ارزش‌های عالی‌یه تمدن و معنویت، راهی جز تن در دادن به وساطت جامعه ندارد؛ و تربیت جز به این شرط که خود را به سطحی برتر از جامعه‌ی خاصی که آنرا عهده دار است برسانند، بدین ارزش‌ها نیل نتواند شد. شاید دشوارترین مسئله‌ای که فلسفه‌ی آموزش و پرورش با آن دست به گریبان است، همین مسئله باشد.

تربیت انسانی

از آنچه گذشت چنین برمی‌آید که هدف تربیت، منحصر به تأمین موجبات شکوفایی کشش‌هایی که قبلاً در طبیعت آدمی تعبیه شده نیست. طبیعت به منزله‌ی ماده‌ای است که باید بدان صورتی متناسب داده شود؛ صورتی که حتی بالقوه در طبیعت موجود نیست. زیرا صورت مذکور فقط از مقوله‌ی زیستی - روانی نیست؛ از مقوله‌ی عمل و اخلاق و شاید از این نیز برتر است. پس باید از طبیعت ساخته و پرداخته فراتر رفت تا جوهر موجود و هدف‌های غایی آن تحقق یابد.

هدف‌های غایی به تمامی به جامعه نیز مربوط نیستند. راست است که آدمی برای رسیدن به حد اعلای رشد، از مرحله‌ی اجتماعی شدن بگذرد؛ با این حال، تربیت مترادف با اجتماعی شدن نیست. اجتماعی شدن فقط نخستین هدفی است که در برابر هدف‌های طبیعت قرار می‌گیرد. اجتماعی شدن و

اجتماعی کردن، روشی برای خارج ساختن آدمی از دایره‌ی غریز و وارد ساختن او در دایره‌ی خواسته‌های ارادی است. اما اجتماع هم به‌نوبه‌ی خود فقط یک ماده است و نسبت به آنچه واقعاً جوهر آدمی را تشکیل می‌دهد، جنبه‌های اعتباری و خارجی دارد.

ایس گفته که اجتماع و طبیعت ماده‌اند، بدین معنی است که این‌ها وسیله‌اند و مانند هر ماده و هر وسیله‌ی دیگری، محدودیت‌هایی دارند و در مقابل تعالی مقاومت می‌کنند. آدمی از طبیعت خود، از جسم و از تمایلات خود و نیز از اجتماع، از نهادها و از عادات آن، برای آنچه قرار است بشود، به عنوان وسیله استفاده می‌کند. بنابراین، باید ابزار طبیعی صورتی مطلوب داشته و با ابزار اجتماعی انطباق کامل پیدا کند تا بتوان از هر یک از این دو، حداکثر استفاده را کرد. هم‌چنین، باید مقاومت‌ها و محدودیت‌هایی که در بالا به آن‌ها اشاره شد، از میان برداشته شود؛ به عبارت دیگر، نقش وسیله بودن آن‌ها همواره مورد نظر باشد. مگر نه این است که ورود به زندگی اجتماعی، به منزله‌ی فرار از فشارهای طبیعت، و بازگشت به طبیعت نوعی گریز از چنگال ضرورت‌های اجتماعی است؟ هماهنگی وقتی حاصل و تعادل موقعی برقرار می‌شود که تأیید هدف‌های درونی و اخلاقی و وجدانی اجازه دهد که وسایل تابع این هدف‌ها شود و بر آن‌ها منطبق گردد.

بدین ترتیب، به خود موجود (آدمی) باز می‌گردیم؛ ولذا شناخت حقیقت وجود او، یعنی آنچه باید بشود، ضرورت پیدا می‌کند. فلسفه‌ی تعلیم و تربیت، قبل از هر چیز فلسفه‌ی انسان؛ و تنها بدین شرط است که می‌تواند مأموریت خود را انجام دهد؛ یعنی در جهت تشکیل و وحدت، ترکیب و تألیف مجدد و مداوم انسان گام بردارد؛ و درجه‌ی اول انسان را از کشاکش نیروهایی که وی را در جهات مختلف می‌کشند، رهایی بخشد، او را مقابل خطر تفرقه فکر و تجزیه‌ی اراده حمایت کند، وجدان را تنها صفت مشخصه‌ی وی بشناسد، استقلال اخلاقی را که تسلط بر خویشتن زاینده‌ی آن است و از طریق این تسلط، حکومت بر اشیا، اعم از مادی و اجتماعی، برایش ممکن تواند شد، به وی عطا کند.

با این تعریف، تناقض اصلی تعلیم و تربیت که همه‌ی تناقضات دیگر منشعب از آن است آشکار می‌شود. به راستی، آیا موجود آدمی، یا چنان‌که تربیت طبیعت گرا می‌خواهد، بدان‌جه هست وفادار می‌ماند و کوشش‌های خود را فقط مصروف توسعه‌ی امکانات بالقوه‌ی موجود در طبیعت اولیه‌ی خویش می‌سازد و بدین ترتیب از این‌که به حقیقت وجود خویش برسد باز می‌ماند؛ و یا از طبیعت اولیه‌ی خود چشم‌پوشی می‌کند و چنان‌که مطلوب تربیت اجتماعی است، درصدد برمی‌آید که در درون خود طبیعتی ثانوی، که نسبت به طبیعت اولیه ساختگی و تصنعی است، ایجاد کند؟

مسئله‌ی تربیت، مسئله‌ی «بازگشت به خویشتن» است؛ بازگشتی که مستلزم گذشتن از طبیعت ساخته و پرداخته و تا حدی خارجی، به مقتضیات درونی انسان است که موجب می‌شود وجدان معنوی شکل بگیرد. این امر جز با به زیر فرمان آوردن طبیعت و سازش متقابل با آن، امکان‌پذیر نیست. مسئله‌ی تربیت مسئله‌ی تأثیر گذاشتن روی طبیعت به منظور تبدیل آن به صورتی روحانی و معنوی است.